



به من ایمان نیاورده است
کسی که شب سیر بخوابد
و همسایه‌اش چیزی نخورده باشد.
رسول اکرم (ص)

«همسایه» شرح روایتی از یک زندگی است و ما در هر شماره، یکی از آنها را تصویر می‌کنیم که نیاز به کمک شما دارد تا به نفس کشیدن ادامه دهد. شما می‌توانید برای کمک به خانواده‌ای که در همسایه به روایت زندگی‌اش پرداخته‌ایم از پیوندهای انتهای صفحه استفاده کنید. با اسکن رمزپنه قرار داده شده یا وارد کردن نشانی اینترنتی می‌توانید نمایه این خانواده را در سایت «سایه» ببینید و کمک نقدی یا غیرنقدی خود را برایشان ارسال کنید.

روایت «همسایه» از زندگی ۲ خانواده نیازمند کرامت وجه ثابت و مشترک بین همه انسان‌هاست



علیرضا رفتی

روزنامه‌نگار

کرامت والاترین سرمایه‌ای است که انسان دارد. ما در صفحه همسایه سراغ خانواده‌هایی می‌رویم که پیش از این دوستان مان در سایت سایه آن‌ها را شناسایی کرده و در سایت برایشان پرونده تشکیل داده‌اند و مردم و خیرین گرامی از طریق سایت به آنها کمک می‌کنند.

با همین سابقه کم صفحه همسایه و در همین چند شماره که با این خانواده‌ها مراوده داشتیم یک چیز را به چشم دیدیم و دانستیم. آن هم این است که این خانواده‌های نیازمند اگر هر چه نداشته باشند کرامت دارند.

کرامت‌شان کرامت انسان است و انسان یک مفهوم ثابت است در اقصی نقاط جهان. کودک جنگزده و فقیر سوری روی ویرانه‌های خانه‌اش همان کرامتی را دارد که مدیر عامل فلان شرکت در اروپا سوار بر خودروی چند هزار دلاری‌اش دارد.

ما و دوستان مان در سایت سایه تمام تلاش مان را می‌کنیم که ضمن کمک به این خانواده‌ها، کرامت‌شان را نیز حفظ کنیم. از این رو هیچ گاه نام و نام خانوادگی کامل یا نشانی دقیق محل سکونت‌شان را در این صفحه برملا نمی‌کنیم و همچنین هیچ وقت عکسی از چهره یا مدارک شناسایی‌شان را منتشر نخواهیم کرد.



جایی برای جانماز

مادر خانواده به دلیل اعتیاد و بد رفتاری پدر از وی جدا شده و خودش سرپرستی دخترش را به عهده گرفته است. این خانواده در یکی از روستاهای استان مازندران زندگی می‌کنند و تحت پوشش هیچ ارگانی نیستند و هیچ منبع درآمدی ندارند. مادر خانواده کمی آرایشگری بلد است و تا قبل از شیوع ویروس کرونا از این راه کمی مخارج زندگی را تأمین می‌کرد اما حالا به دلیل شیوع کرونا و نبود مشتری همان کار را هم نمی‌تواند انجام دهد. دختر ۲۱ ساله است و به کمک یک خنجر در یک هنرستان فنی و حرفه‌ای درس می‌خواند. خانه کوچک این خانواده در هوای گرم و شرجی تابستان مازندران سیستم سرمایشی و کولر ندارد و به تازگی یخچال‌شان هم از کار افتاده. به کمک شما همسایه‌های محترم می‌خواهیم برای این خانواده یک یخچال تهیه کنیم و به تحصیل و اشتغال دختر نیز کمک‌کنیم.

خودش. کمی آرایشگری بلد بود. اتاق کوچکی را در یکی از روستاهای استان مازندران اجاره کرد و آن اتاق هم شد محل زندگی‌شان و هم محل کسب رزق حلال و آرایشگری زن. خانه‌ای که گرچه کوچک بود و چیزی نداشت جز یک موکت و یک اطاق گاز و یک یخچال. اما دخترک با خیال راحت می‌توانست آن‌جا نماز بخواند.

با شیوع ویروس کرونا دیگر کمتر کسی حاضر شد برای آرایش و پیرایش به خانه زن برود و وضعیت مالی خانواده که همان روزها خوب نبود، از بعد شیوع کرونا هر روز بدتر شد. تا جایی که دیگر از تهیه ملزومات زندگی‌شان مانند، دخترک به کمک یک خنجر در یک هنرستان فنی و حرفه‌ای ثبت نام کرد و قرار شد خیاطی یاد بگیرد به امید روزی که بتواند یک چرخ خیاطی بخرد و یک کارگاه خیاطی راه بیندازد و دست چند زن و دختر دیگر مثل خودش و مادرش را بگیرد و آنجا مشغول به کار کند بلکه دیگر دختری یک گوشه دیگر شهر شب را با چشمان خیس صبح نکند و مادری کمربش زیر بار مخارج زندگی خم نشود.

گرماي شرجی تابستان مازندران را بدون کولر گازی نمی‌شود تحمل کرد اما این خانواده از همان ابتدای اجاره این اتاق کوچک حتی کولر آبی هم نداشتند. حالا در این وضعیت، خرابی یخچال هم روی بار مشکلات‌شان سنگینی می‌کند. یخچال خانه مدتی است از کار افتاده و زن توان مالی خرید یخچال جدید را ندارد.

مشاطه‌گری هم عالمی دارد. از قدیم زنان مشاطه‌گر برای خودشان برو و بیایی داشتند و ارج و قربی نزد زنان متمول و اشراف شهر برای خودشان به هم زده بودند. بعد هم که این منصب رسید به زنان آرایشگر و حالا هم که بیشتر آکادمیک شده و خودشان را هنرمند گریمر می‌نامند. اما حال و هوای این شغل همان حال و هوای مشاطه‌گری است.

زن آرایشگری روی صورت یک زن دیگر کار می‌کرد و به روزیایی فکر می‌کرد که آیین در گوشه خانه‌شان معنا داشت. به روزهای جوانی که هزار رقم هنرش را خرج صورت خودش می‌کرد و در آیین خانه‌شان که نگاه می‌کرد نوعروسی را می‌دید که رویای خوشبختی با شوهرش را در سر دارد. آیین در چشم‌هایش برق می‌زد. اما دست زمانه کم کم آیین را کدر کرد و چین روی صورت زن انداخت و گذشت تا امروز که زن بادش نمی‌آید آخرین بار کی هنرش را خرج صورت خودش کرده و کی آینه را دستمال کشیده و کی در آینه خودش را نگاه کرده است.

زندگی با شوهرش آن‌طور که فکر می‌کرد نبود. شوهر به اعتیاد آلوده شد و کار نمی‌کرد و مدام در خانه سر بد رفتاری می‌گذاشت. تک دخترشان را کتک می‌زد و حتی نمی‌گذاشت دخترک نماز بخواند. نماز برای دختری که سیده بود خط قرمزی بود که رد کردنش بغضش را می‌ترکاند. بالاخره زن تصمیم گرفت دست دخترش را بگیرد و از خانه مرد برود و از او جدا شود. بعد از آن بار زندگی و بزرگ کردن دخترک افتاد به گردن

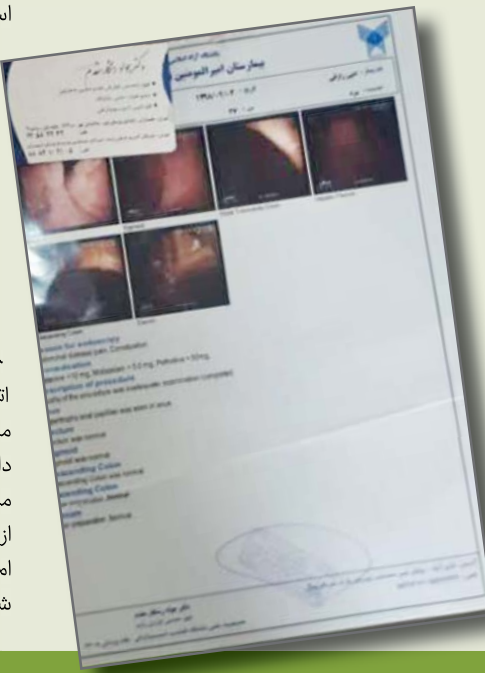
زندگی در خانه دسته جمعی

داده شده است. یک اتاق به خانواده‌ای شبیه به همین مورد. یک اتاق به افراد مجرد. و حتی یک اتاق به مرغاری. برای همین اتاق ۹ متری، دو میلیون تومان پول پیش پرداخت کرده‌اند و ماهیانه ۵۰۰ هزار تومان اجاره بها پرداخت می‌کنند که تأمین مخارج زندگی و اجاره منزل و از همه مهم‌تر مخارج درمان پسر از عهده خانواده خارج است. به کمک شما همسایه‌های محترم می‌خواهیم مبلغ ۱۰ میلیون تومان بابت پول پیش یک خانه بهتر برای این خانواده جمع‌آوری کنیم.

می‌دهند که شکسته‌تر شده است. به چشم‌های خودش نگاه می‌کند و فکر می‌کند اگر نانوايي هر روز کار داشت لااقل کارش سبک‌تر از این بود. حالا درست است که دستمزدش خیلی کمتر از چیزی بود که بشود یک روز با آن زندگی کرد ولی دست کم با این سن و سال و کم‌درد مجبور نبود سطل سطل آب از جوی پر کنند و روی ماشین مردم بریزد و دستمال بکشد. به چشم‌های خودش نگاه می‌کند و فکر می‌کند که پس کرامت و احترام یک پیرزن سالخورده چه می‌شود؟

روزهایی که کار یک نانوايي در دروازين رونق داشته باشد، زن می‌رود و روزش را آن‌جا می‌گذراند. کارش جمع کردن تنور است. نان‌ها را از نانوا می‌گیرد و پهن می‌کند روی پیشخوان که مشتری‌ها جمع کنند. برای هر تنور ۱۰ هزار تومان می‌گیرد.

مرد ته سیگارش را زیر پاله می‌کند و از روی جدول کنار خیابان بلند می‌شود. اسکناسی از جیبش درمی‌آورد و توی دست زن می‌گذارد. بعد بدون هیچ حرفی سوار خودرو می‌شود و می‌رود. زن سطل خالی و دستمال و وسایلش را برمی‌دارد و پیاده به سمت خانه حرکت می‌کند. خانه که چه عرض کنم، یک اتاق ۹ متری که با شوهر و پسرش در آن زندگی می‌کنند. اتاق‌شان در یک خانه نسبتاً بزرگ است که اتاق اتاق است. صاحب خانه هر اتاقش را به یکی اجاره داده است. چندتایی را به چند مرد مجرد داده. یکی دو تا را به خانواده‌هایی شبیه خانواده زن داده. و حتی یکی دو تا را به یک مرغداری اجاره داده است که مرغ و خروس‌هایش را در آن نگهداری کند. زن صبح به صبح از اتاق ۹ متری‌شان بیرون می‌زند برای این که دم غروب مثل امروز با چند اسکناس به خانه برگردد بلکه بتواند خرج نان شب و داروی فرزند بیمارش را تأمین کند.



خانواده‌ای سه نفره که در محله مسگرآباد تهران زندگی می‌کنند. پدر خانواده سالخورده و از کار افتاده است و مادر خانواده مجبور است برای گذران زندگی کار کند.

گاهی اوقات در یک نانوايي در دروازين کار می‌کند. گاهی اوقات هم کنار خیابان خودروهای مردم را می‌شوید. تنها پسر خانواده درگیر بیماری سخت است. ناراحتی اعصاب دارد و کبد و کلیه‌اش درگیر بیماری است. این خانواده در یک اتاق از خانه‌ای زندگی می‌کنند که هر اتاق این خانه به کسی اجاره

خودروی شاسی بلند مشکی کنار خیابان توقف می‌کند. مرد از ماشین پیاده می‌شود و می‌گوید: می‌خواهم طوری برق بیفتد که عکسم را در آن ببینم... بعد می‌رود و می‌نشیند لب جدول. اول کمی با موبایلش صحبت می‌کند و بعد سیگاری از جیب داخل کتش بیرون می‌کشد و می‌گیراند و می‌نشیند به تماشای زنی که دارد سطل آب را از جوی کنار خیابان پر می‌کند.

محله مسگرآباد که تا همین پنج، شش سال پیش روستای مسگرآباد از توابع ری بود، این صحنه را کم به خود ندیده است. این که زنی با سطلی یا کوزه‌ای کنار جوی‌اش بنشیند و ظرف را پر کند، قدمت این روستا به بیش از ۳۰۰ سال قبل برمی‌گردد و آن زمان وسعت آن تا دامنه دوشان تپه می‌رسید. لایه کاروان شکاری شاهان قاجار وقتی از دوشان تپه برمی‌گشتند زنانی را می‌دیدند که کنار جوی‌های مسگرآباد نشسته‌اند و دارند ظرفشان را پر می‌کنند. لایه آن‌ها هم مثل همین راننده خودروی شاسی بلند اعتنایی نمی‌کردند.

زن اما مثل زن‌های ۳۰۰ سال قبل کوزه‌اش را پر نمی‌کند که ببرد به خانه و با تکه‌ای استخوان و گوشت بریزد توی قابلمه که سر ظهر آبگوشت‌اش به راه باشد. زن سطل را به سختی از آب جوی پر می‌کند و به زحمت بسیار بالا می‌کشد و کشان کشان می‌آورد تا نزدیک ماشین. بعد مایع شوینده را می‌ریزد توی آب و کف درست می‌کند و با دستمال از کاپوت ماشین شروع می‌کند به شست و شو. مرد روی جدول کنار خیابان نشسته و سیگار می‌کشد.

زن سعی می‌کند به چیزهایی فکر کند که درد کمربش را فراموش کند. مثلاً به شوهر پیرش فکر کند که الان لایه گوشه آن خانه ۹ متری افتاده و رمق حرکت ندارد. یا به جگر گوشه‌اش فکر کند که لایه آن یک کنج دیگر



برای کمک به این خانواده
از این پیوندها استفاده کنید



برای کمک به این خانواده
از این پیوند استفاده کنید